

# روشنگران خفته

## و نقش چپ در ادامه حیات جمهوری اسلامی

امیر سپهر

امروزه که اسلام سیاسی زندگی هر ایرانی را تیره و تار کرده، چند تنی ابن الوقت که قبلاً خود از مریدان علی شریعتی و بنی صدر اسلام شناس و روح الله خمینی بودند با سوء استفاده از موج دین زدگی و موقعیت بدست آمده، با آگاهی بدین نکته که نقد اصول انسانکش اسلام مرحمی بر زخم های مردم داغ دیده میگذارد، در خارج از کشور و در ساحل امن نشسته و مصائب اسلام را به مردمی گوشزد میکنند که خود آن مردم بینوا هر دم و ثانیه بدبختی آنرا با پوست و گوشت و استخوان خود احساس میکنند. نقد مکتبی که هستی ما را به یغما برد و بزرگترین هزینه تاریخ را بر ما تحمیل کرد، قبل از پنجاه و هفت کاری روشنگرانه بود نه امروز.

اینک که حکومت دینی برای حتا بی سواد ترین هم میهنان ما هم کابوس هولناکی بیش نیست، اولویت کار ما کمک به سرنگونی این نظام است. اگر هم قصد نقدی سازنده داریم باید به نقد و بررسی اندیشه های پنهان اما مخربی بپردازیم که آینده حیات اجتماعی ما را تهدید میکنند. همان اندیشه هایی که حکومت ملایان را بر سر کار آوردند و امروز هم پس از نابودی ایران و ایرانی نمیگذارند که مردم از این اسارت و درماندگی خلاصی یابند.

حکومت اسلامی معلول است نه علت. ملایان چهارده قرن بود که حکومت پادشاهان و حکام سیاسی را غصبی دانسته و در کمین آن نشسته بودند. باید به تحقیق و بررسی این نکته همت گماشت که چگونه در یک ایران بیسواد و عقبمانده شیخ نوری سلف این ملایان در یک قدمی قدرت شکست خورده و با دستار خود در پایتخت کشور مدار آویخته میشود، لیکن یکصد سال بعد خلف وی روح الله خمینی در یک جامعه ای ظاهراً آگاه تر و مدرن تر که پراز متفکر و نظریه پرداز سیاسی است بر روی شانه های شاعران و روشنفکران چپ و مترقی! به قدرت مطلقه ای دست مییابد که تا کنون هیچ پادشاه و حاکمی در تاریخ ایران از آن برخوردار نبوده است. اینست اولویت کار روشنگری، یعنی مردم را از خطرات آتی حفظ کردن، نه لگد پرانی به یابوی چموش اما مرده.

آنچه امروزه گلوی ما را میفشارد و روزگامان را سیاه کرده که برای همگان قابل لمس است. آخر چه چیز این تفکر مخرب و ضد انسانی و خردکش برای مردم ما مستور مانده که نیاز به روشنگری داشته باشد؟ صدها جلد کتاب و هزاران سخنرانی ملال آور بظاهر روشنگرانه نمیتواند آن نفرت و تأثیری را در مردم ایجاد کند که یک عمل جنایتکارانه و شرم آور سنگسار بوجود می آورد! در حال حاضر هیچ منقذی مانند خود ملایان حاکم بر ایران اسلام را بروشنی نقد و تفسیر نمیکند. آنهم بصورت عملی. گر چه نقد مذهب برای عده ای بسیار جاذبه دارد، لیکن بی پرده باید گفت بسیاری از کسانی که امروز اسلام لت و پار شده و از نفس افتاده را نقد میکنند، معرکه گیر و نقال هستند نه آگاه و روشنگر.

ارج گزاری مردم بر اینها از کم آگاهی ناشی شده و به زخم خوردنشان از حکومت جنایت پیشه اسلامی مرتبط میگردد. در مسیر موج شنای قورباغه کردن و فرصت طلبی ارتباطی بکار روشنگری ندارد. عده ای این نظر را نخواهند پذیرفت و خشمگین خواهند شد، اما این یک حقیقت است، و حقیقت همیشه تلخ است. مردم دردمند عادی دوست میدارند که حرفهایی بشنوند که آلام و دردهایشان را تسکین میدهد. و درست خطر فریب خوردن هم اتفاقاً در همین موقعیت ها است. در چنین مواقعی است که رندان و شیادان با پرش بر روی موج احساسات مردم فرصت رشد و عوامفریبی پیدا میکنند. روشنگری یعنی به زیر ذربین بردن پدیده هایی است که مردم عوام با درک متعارف قادر به تشخیص و درک ماهیت و علل آنها نیستند. موج سواری و هوشربایی از قربانیان یک پدیده که نامش روشنگری نیست.

نقد تئوریک یک اندیشه خرد ستیز که بیست و پنج سال است که در پراستیک اجتماعی و قدرت سیاسی هر روزه دست به قتل و غارت میزند، فقط عوامفریبی ز راه دلجویی از ستمدیدگان است. درست است که حافظه تاریخی ملت ما ضعیف است، لیکن آنقدر ها هم منگ و مهجور نیستند که این همه جنایت و بیدادگری را بزودی بدست فراموشی بسپارند. با بدبینانه ترین پیش بینی هم نمیتوان تصور کرد که این ملت نابود شده حداقل در سه قرن آتی بار دیگر به مکتبی روی خوش نشان دهند که یکبار همه چیز اجدانشان را به نابودی کشیده.

مردم داخل کشورمان خود بیش از خارج نشینان از جنایات این خیل اوباش دستار بند و افکار قرون وسطایی آنها آگاهی و نفرت دارند. شانس اسکندر و چنگیزخان مغول و تاتار و تیمور لنگ و محمود و اشرف افغان برای رسیدن مجدد به قدرت در ایران بر مراتب از شیخ و ملا بیشتر است! آیا سرنوشت سازمان مجاهدین و نفرت ملی که از این سازمان وجود دارد، بما نشان نمیدهد که

قسمت اعظم این بیزاری عمومی به اعتقادات شیعی این فرقه برادر خونی جمهوری اسلامی مربوط میشود که دستمایه مبارزاتی آنهاست؟

دل مردم زخم خورده را خنک کردن و لوندی کردن برای مردم کم آگاه نامش هر چه که باشد اما روشنگری نیست. دانشمند اسلام شناس امروز، اگر در گذشته بجای پریدن به شاه و وزیر و مطالعه یکسویه آثار مارکسیستی ابتدا خود مطالعه کرده و اسلام را میشناختند و بجای پرکردن آفتابه برای هر بی سرو پای شاه ستیز کمی روشنگری کرده و مردم را آگاه میساختند، این مردم نگویند هرگز دچار این بدبختی و بلای اهریمنی نمیشدند. کسانی که ادعای هوش و ذکاوت دارید، شما را به هر چه که دوست میدارید دست از سر این مردم خام بردارید و عوام فریبی و تکرار مکررات را بس کنید! چرا ما احساس مسئولیت نداریم و بجای کاری سازنده و مفید فقط به کار پوپولیستی و دلبری دل خوش کرده ایم. آخر ناسلامتی خودمان هم جزئی از این مردم هستیم و در سود و زیانشان شریک.

اگر نادان هستیم و یا میدانم و جرأت روشنگری نداریم اصلاً نباید وارد گود شویم. حقایق را حتی اگر منجر به دشمنی عده ای متعصب هم که بشود، باید که بی کم و کاست برای مردم بیان کرد. به قول ابو الفضل بیهقی نباید سخنی گفت که به نارا راست ماند! کسانی که در عصر سبعت جمهوری اسلامی نقد معرفت شناسی اسلامی میکنند، ثمره کارشان یکپارم ارزش عمل شجاعانه و هوشمندانه کسانی را ندارد که استبداد غالب دینی را خیلی پیش از استقرار جمهوری اسلامی درک کرده و آنرا با شهادت به نقد و بررسی کشیدند.

دروغ به روانهای انوشه و پاک علی دشتی، احمد کسروی و صادق هدایت. آن انسانهای والا و شریف، آگاه و روشنگر بودند نه مسعود انصاری ها و این خیل خمار آلود و خوابزده که پس از ویران شدن ایران بوسیله اسلام ناب محمدی به نقد و روشنگری آن پرداخته اند. اینها برای بدبختیهای قربانیان اسلام روضه خوانی میکنند نه روشنگری. کشورمان نابود شد لیکن ما باز هم هیچ چیز نیاموختیم. آنقدر این جمله معروف (ملتی که تاریخ خود را نداند، دایم آنرا تکرار میکند!) را سرسری گفته و شنیده ایم که پیام و محتوای آن بر ایمان لوٹ شده است. آیا درک ما از این جمله فقط همین است که دیگر نباید فقط بدنبال شیخ و ملا بیفتیم، یا اینکه باید به روح این پیام و عبرت تاریخ توجه داشت که شیخ و ملای ویرانگر همیشه در یک شکل و قواره ظاهر نمیشوند. ملا فقط نامی منفور و یکی از دهها و صدها خطر است. بجای توجه به شکل صوری و نعلین و عبا باید به جوهر افکار ملایی توجه داشت. افکار ویرانگر را باید در هر شکل و شمایی به موقع شناخت و خطر آنرا به جامعه گوشزد کرد. جامعه بیمار ما انباشته از انواع و اقسام ملاحای بالقوه و ویرانگر و متحجر است.

چنانچه شانه از زیر بار کمرشکن کار سیاسی خالی کردیم و نام روشنگر را با خود به یدک میکشیم حداقل با چهارچوب و الفبای آن آشنایی پیدا کنیم و از آن مهم تر، مسئولیت انسانی و ملی این کار مقدس را فرا چشم داشته باشیم! بد بخت آن ملتی که منتظر حوادث تاریخی میماند و سپس به چاره جویی میپردازد، و از آن بد بخت تر ملتی که باصطلاح روشنفکرانش چنین میکنند! در این کشور عجیب و غریب ما کسانی هم که خود بدنبال یک خمینی و مکتب و هم انگیز دیگری روانه هستند نیز در زمره آگاهان و روشنگران بحساب می آیند.

نویسنده یک کوشنده سیاسی هستم اما نمیتوانم چشم بر واقعیتهای اجتماعی خود بر بندم، حتی اگر کسانی تصور کنند که اینکار به پیشرفت سیاسیم آسیب میرساند باز هم حقیقت را بلاگردان مصلحت اندیشی نمیکنم. کار سیاسی ما تحمیق و کسب محبوبیت و رشد از راه دلجویی از مردم نیست. قصد ما جذب عناصر آگاه است. چرا هیچیک از این روشنگران شجاعت و علاقه ندارد که به نقد افکاری بپردازد که خمینی را بر سر کار آورد و امروز هم با خیره سری مجدداً خود را بعنوان پیشرو و آگاه و اپوزیسیون حکومت خود ساخته جای میزند و به ریش همگان میخندد.

صرف نظر از اینکه در حال حاضر هم از دست و زبان عشاق سینه چاک سابق ملایان در امان نیستیم، اگر هم بتوانیم این فتنه ایرانکش اسلامی را پشت سر نهیم که محصول نا بخردی همین عده است که شیخ و ملا را بر ما سرور و سالار کردند، حتی پس از این فاجعه هم آنها به بازی دموکراسی گردن نخواهند نهاد و باز هم این جهانوطن های بی وطن در کمین منافع ملی و استقلال کشور ما خواهند بود. این خطرات را باید به نقد و بررسی کشید! آرزو دارم که حدس اینجانب هرگز به حقیقت مبدل نشود، لیکن ظن من این است که آینده نشان خواهد داد که ما هنوز هم یک فتنه بزرگ در پیش داریم. فتنه یک باند مخرب دیگر. خطر کمونیسیم! آنهم به سبک کور و اسلامی آن. خطری که این روشنگران خمارسایه سیاه و شوم آنرا بر سر استقلال و آزادی ایران احساس نمیکند و بدان توجه و التفاتی ندارند. چون سواد و شم روشنفکری و روشنگری ندارند.

لا بد باز هم منتظر هستند که این گروه دشمن با ملیت و منافع ملی ما هم زهرشان را برکام ما بریزند و هزینه گزافی را بر ما تحمیل کنند و آنگاه جامعه ما از منتقد استالینیسیم و مارکسیسم شناس لبریز شود. چرا کسی توجه ندارد که کمونیسیم امروز دیگر در جامعه ما

خصوصاً جامعه تبعید ما، يك تفكر و فلسفه عقلي و زميني نيست. اين مكتب بصورت يك سري احكام نقلي در آمده و بلحاظ مكانيسم فكري و طريقه تبليغ و عرضه به صورت يك مذهب خشك با يك سري احكام نقلي و جزمي ظهور کرده است. تفاوت صوري ماركسيسم وطني با مذهب شيعه در اين است كه در كمونيسم مرجعيت از شيخ و ملا به نظريه پردازان بي دستار و نعلين منتقل گرديده و آيات قرآني هم جای خود را به اصول لائيتغير ماركسيسم سپرده اند كه هرگونه شك در حقيقت آن آيات زميني هم مستوجب عقوبتي سهمگين است.

تمامي آن تقدس گرايي ها، مطلق انديشي ها، شهيد پروريها و اتوريته آفريني هاي ذهني كه در مذهب اسلام وجود داشت پس از سرخوردگي چپها از ملايان به اين دين جديد يعنى ماركسيسم وطني منتقل گرديد. بطوريكه امروزه تفكيك و مميزي يك مومن حزب الهي از يك مومن كمونيست ميسر نيست مگر در اسامي متفاوتي كه آنها در نوشتار و گفتار خود بدانها اشاره ميكنند. بنده كمونيسم ايراني را به مثابه يك مذهب جديدي ارزيابي ميكنم كه حتا ميتواند خطري بيشت از اين مذهب انسان كش و خرد ستيز شيعي براي ما داشته باشد. كمونيسم در کشور ما در حال دگرديسي به يك حزب الله جديد است. اين خطر را از هم اكنون بايد مورد تحقيق و تحليل قرار داد.

اگر بدقت پاي صحبت يك كمونيست دو آتشفه خودمان بنشينيد و چكيده رويهاها، تعصبات، مطلق انديشي و ايمان عميق وي به يك بهشت خيال انگيز را بر روي كاغذ بياوريد، و آنگاه همين كار را در مورد نظرات يك حزب الهي معتقد انجام داده و در انتها جوهر هر دو نظر را بيطرفانه به آزمائشگاه ببريد، به روشني درخواهيد يافت كه ايندو تا چه اندازه باهم قرابت فكري داشته و از يك تبار و گروه خوني هستند. گرچه در ظاهر كمونيستها خود را آتانيست ميدانند و حزب اللهی ها هم آنها را كافر و نجس خطاب ميكنند، ليكن اين دو گروه بدون اينكه خود متوجه باشند، بلحاظ گوهری نزديكترين گروههای فكري در جامعه ما هستند.

بهمين دليل چپها در عين اينكه از ملايان متفر هستند، ليكن همين كشمش فاميلي فكري باعث ميشود كه دانسته و نادانسته از آنها حمايت كنند. صاحب اين قلم ترديد ندارد كه هرچه رژيم ملايان در ايران بيشتتر در سرآشيبی سقوط قرار گيرد، خط حمايت چپ هاي وطني از آنها پرنرنگ تر خواهد شد. هر نيرويي هم كه در مقابل ملايان قرار گيرد و بتواند رژيم حاكم بر ايران را به چالش طلبيده و با خطر سقوط مواجه سازد، از جانب چپ ها به آمريكا منتسب خواهد شد و كمونيستها از ملايان در مقابل آن گروه حمايت آشكار بعمل خواهند آورد.

ما كه اين اصل و آزمون تاريخي را شخصاً تجربه كرديم كه خشن ترين و خونين ترين ديكتاتوري حكومت ايدئولوژيك و مكثبي است، نبايد منتظر فتنه ديگري بمانيم و بعد به چاره جوبي بپردازيم. بايسته است كه با نقد و آگاهي دادن جامعه را از خطر يك حكومت مكثبي ديگر مصون نگاهداريم. يكي ديگر از عمده ترين اصول نقد و روشنگري توجه و به زير ذره بين بردن پديده هاي خطرناكي هستند كه در كمين سلامت جامعه نشسته اند. يعني نقد پتانسيلهاي منحرفي كه ميتوانند بار ديگر جامعه را به نيستي سوق دهند.

چپ ايراني اگر با عدم انطباق خود با نرمهاي جهانشمول و ضديت كور با آمريكا و دموكراسي بخت دستيابي به قدرت سياسي را هم نداشته باشد، باز هم به اندازه همين نظام به ملت ما آسيب رسانده و ميرساند و بايد كه به نقد كشيده شود. چه در زمينه كمك به استقرار اين نظام و چه بويژه در مورد بيست و پنج سال حمايت بيدريغ از آن. بايد به مردم گفت از آنجايكه چپ ايران حتا يكهزارم زمينه هاي تحقق اميال سياسي خود را براي دستيابي به مدينه فاضله در جامعه مشاهده نميكنند، با عناد و سماجت به استقرار هيچ حكومت ديگري هم رضايتميدهد. يا رسيدن به بهشت موعود كه امري غير محتمل است، و يا رضايتم به اين نظام نزديك به چپ، تا فراهم آمدن مقدمات يك انقلاب واقعي دهقاني و كارگري.

اين نسخه اي است كه چپ براي ملت ما پيچيده است. اينها در تحليل هايشان تبليغ كمونيسم را در زير بوغ نظام وحشي اسلامي آسان تر و رشد آنرا سريع تر ميدانند، و مردم را تا مرحله انقلاب كمونيستي در زندان جمهوري اسلامي بگروگان گرفته اند. چون گذار از جمهوري اسلامي به يك سيستم باز و دموكراتيک بويژه نظام پادشاهي كه زمينه هاي آن كاملاً مشهود است، تمام روياهای چپ وطني را بباد خواهد داد. خواست و مرام چپ ايران ساده و كودكانه اما بسيار زيانبار است.

كودكانه از اين نظر كه گذشته از سياست جهاني ابلهانه است اگر تصور كنيم كه مردم ما تا حداقل در چند دهه آينده هم به استقرار يك رژيم چپ رضايتم دهند. حتا دو درصد مردم ما هم اين فرقه هاي چند نفره را نميشناسند، چه رسد به طرفداري! موسم چريك بازي و جنگ مسلحانه هم كه مدتهاست بسر آمده. و بسيار زيانبار است بدین دليل كه چپ ايران در خرابكاري و آلترناتيو كشي تخصص خاصی دارد. اينچنين است كه چپ ما نه تنها در جبهه مخالفين اين نظام نيست، بلكه دانسته و نادانسته بزرگترين يار و انباز نظام اسلامي ايران بشمار ميرود.

رژیم هم با درایت اهریمنی که دارد از آنها برای ضربه زدن و تضعیف آلترناتیو حقیقی خود بهره جسته و به حیات انگلی خود ادامه میدهد. رژیم حتا بطور غیر مستقیم از بسیاری از این فرقه های سیاسی حمایت مالی نیز بعمل می آورد. بویژه از آن فرقه های کوچکی که با یکصد و بیست عضو و هوادار کودکانه خود را آلترناتیو نظام اسلامی میخوانند و از ایجاد هیچ سد و مانعی در مقابل بدیل اصلی فروگذار نیستند .

جامعه ما در حال حاضر بیش از هر زمانی دیگر به روشنگران سیاسی نیازمند است. لیکن افسوس که ما هنوز هم مانند سالهای قبل از انقلاب سیاه اسلامی از این نظر خیلی فقیر هستیم. توگویی که پنج انقلاب مکتبی دیگر هم قادر نخواهد بود که ما را از این خوابدگی و روانپریشی فرهنگی وارهاند. نشان میدهیم که از بابت هزینه تحمل اینهمه مصیبت و دربدری هم هیچ توشه ای برای خود و ملتمان برداشتیم. ورنه عمر حکومت مشتی قیرکن و روضه خوان و شمع فروش با وجود اینهمه روشنفکر و روشنگر و متفکری که ما در اپوزیسیون داریم به بیش از ربع قرن نمیرسید!